



از دو صد رنگی به بیرنگی رهی است
رنگ چون ابر است و بیرنگی مهی است
۳۴۷۶/۱

داستان صورتگری رومیان و چینیان
(مثنوی - دفتر اول - از بیت ۳۴۶۷)

گفته اند که در بارگاه پادشاهی، چند نفر رومی و چینی حضور داشتند. سخن از نقاشی پیش آمد. چینیان گفتند: ما در نقاشی نظیر نداریم و رومی ها نیز ادعا کردند که شکوه و جلال نقاشی روم را هیچ ملتی ندارد. در این زمینه، چینی ها به بحث و جدال پرداختند، اما رومیان فقط همان سخن را گفتند و در مقابل استدلال چینیان سکوت کردند. تا آن که شاه گفت: باید عملاً امتحان کرد تا معلوم شود کدام یک از شما در این هنر برتری دارید.

گفت سلطان: امتحان خواهم در این
کز شما ها کیست در دعوی گزین

۳۴۶۸/۱

چینی ها پیشنهاد کردند یک اطاق به آنها داده شود و یک اطاق به رومیان، تا در آن، هنر صورتگری خود را روی دیوارهای آن به نمایش بگذارند. این پیشنهاد به تصویب شاه رسید و دو

بازنویسی خلاق
داستان های
مثنوی معنوی به نثر
و شرح داستانهای آن
به زبان امروزی
صورتگری رومیان و
چینیان

دکتر مهدی سیاح زاده
مولوی شناس و روانشناس

اطاق مقابل هم تعیین شد که فقط با پرده ای از هم جدا شده بود. یکی را به چینیان و دیگری را به رومیان دادند تا بر دیوارهای آن نقاشی کنند.

چینی ها از شاه صد نوع رنگ^۱ خواستند و به دستور شاه از خزانه به آنان داده شد. اما رومیان رنگ نخواستند و گفتند که هنر آنان در نقاشی، صیقل زدن است. پس در اطاق را بستند. چینیان شروع به نقاشی کردند و رومیان به صیقل زدن دیوارها. بطوری که دیوارها را مانند آسمان، روشن و با جلا کردند.

وقتی کار صورتگری چینی ها تمام شد، با شادمانی طبل کوبیدند و شاه را برای بازدید هنر خود دعوت کردند. شاه از دیدن آن نقش های هوش ربا و چشم نواز، حیران ماند و به هنرمندان این نقاشی ها آفرین ها گفت. بعد نوبت به رومیان رسید.

شَه در آمد دید آنجا نقش ها
می ربود آن عقل را وقت لقا^۲
بعد از آن آمد به سوی رومیان
پرده را برداشت رومی از میان
عکس آن تصویر و آن کردارها
زد برین صافی شده دیوارها
هر چه آنجا دید، اینجا به نمود
دیده را از دیده خانه می ربود

۳۴۷۹/۱

وقتی پرده را کنار زدند و اطاق رومیان نمایان شد، شاه در کمال حیرت دید که همه آن نقاشی های چینیان در این اطاق با شکوه تر و بهتر نمایش داده شده است. رومیان بجای نقاشی، با صیقل زدن دیوارهای اطاق خود، آینه هایی صاف و روشن ساخته بودند که نقش های زیبای اطاق چینیان، زیبا تر و شکوهمندتر نشان داده می شد.

شرح مختصر نمادها و رمزها

یکی از نتایج مورد نظر مولوی از داستان پیش (داستان عیادت رفتن ناشنوا) این بود که بگوید فیلسوفان، می خواهند عالم را از طریق حس های خود «دروک» کنند. در حالی که این کار به همان دلیل که در آن داستان آمده، ناممکن است. در انتهای آن داستان مولوی می گوید: اصولاً

^۱ - عدد صد اینجا فقط نشانه کثرت است. یعنی رنگ بسیارخواستند.

^۲ - وقت لقا: زمان دیدار.

مردم دنیا دو دسته اند و این دو دسته را به وجه روشنی نشان داده است: اول گروهی که از طریق «چشم سر» خود دنیا را «می فهمند» و بر اساس آن، شیوه ی زندگی آنان تنظیم شده است. و دوم کسانی که از راه دل (عشق)، حقیقت هستی را «درک می کنند» و بر همان اصل روش زندگانی خود را بنیان گذارده اند.

در مورد گروه نخست مولوی می گوید: «فهم» جهان از طریق حس ها، اسباب دوگانگی و چندگانگی امور را فراهم می سازد. از آنجایی که ارتباط حس ها با اشیاء پیرامون، در انسان های مختلف، متفاوت است، پس «فهم» آن ها از محیط زندگانی نیز می تواند متفاوت و حتی گاهی متعارض باشد. وقتی دو دید متفاوت در یک امر واحد پدید بیاید، ارزش ها نیز متفاوت خواهند بود و همین موضوع باعث اختلاف و حتی جنگ و جدال بین انسان ها می شود. از دید مولوی، این گروه، بزرگسالانی هستند که بالغ نشده اند و در واقع کودکانی هستند که با اسباب بازی های کودکانه خود (ثروت، مقام، شهرت، کشورگشایی، سیاست و...) بازی می کنند.

خلق اطفال اند، جُز مَسْت خدا
نیست بالغ، جُز رَهیده از هوا
گفت: دنیا لَعِب و لَهو است و شما
کودکیت و راست فرماید خدا^۱
از لَعِب بیرون نرفتی، کودکی
بی ذکات روح کی باشی ذکی؟^۲
۳۴۳۰/۱

تا هنگامی که از بازیچه های زندگی دست نکشیده ای، هنوز کودک هستی و بدون کشتن روح حیوانی (نفس حیوانی) خود، کی می توانی بگویی که هوشمند و آگاهی؟
این همه جنگ ها را، مولوی مانند جنگ کودکان می داند که ناشی از همین «فهم» متفاوت انسان ها از واقعیت جهان است.

جنگ خلقان، همچو جنگ کودکان
جمله بی معنی و بی مغز و مُهان^۳
جمله با شمشیر چوبین جنگشان

^۱ - لَعِب: بازیچه. لَهو: آنچه مایه ی سرگرمی و بازی می شود. کودکیت: کودکید، کودک هستید.

^۲ - ذکات: آتش زدن، کشتن حیوان. ذکی: هوشمند. باهوش.

^۳ - مُهان: خوار و پست شده.

جمله در لایَنفَعی آهنگشان^۱

۳۴۳۵/۱

این گروه مانند کودکانی هستند که یک قطعه ای نی، بین پاهای خود گذارده اند و ادای سوارکاران را در می آورند.

جمله شان گشته سواره بر نی ای

کاین بُراق ماست، یا دُلُّل پی ای^۲

۳۴۳۷/۱

اما گروه دوم، با آن که نسبت به گروه اول بسیار اندک اند، مردمانی هستند که عالم را از طریق دل خود «درک» می کنند. برای آنان آنچه که به عنوان عقل جزوی است پوچ و بیهوده است. این ها مَسْت خدا هستند که از بند اسارت بار هوی و هوس و اسباب بازی های کودکانه رَهیده اند:

خلق اطفال اند، جز مَسْت خدا

نیست بالغ، جز رَهیده از هوا

۳۴۳۰/۱

مولوی پند می دهد که: ای دنیاپرست، اگر می خواهی از این فلاکت روانی نجات پیدا کنی، اگر می خواهی به شادمانی بیکران، قدرت بیکران، نعمت بیکران، خلاقیت بیکران و بسیاری از این بیکران ها که هم اکنون حسرت آن را می کشی، برسی:

خویش را صافی کن از اوصاف^۳ خود

تا ببینی ذات پاک صاف خود

بینی اندر دل، علوم انبیا

بی کتاب و بی مُعید و اوستا^۴

۳۴۶۰/۱

وقتی از ارزش های خوب و یا بد (اوصاف) که جامعه در تو نهادینه کرده، رها شدی (خود را از آن ها صاف کردی)، آن وقت است که علوم همه انبیا بدون کتاب و استاد و دستیار استاد در دل تو ریخته خواهد شد.

^۴ - لایَنفَعی: بیهوده، بی فایده، بدون نفع. آهنگ: قصد.

^۵ - بُراق: نام اسبی که می گویند حضرت رسول اکرم در شب معراج بر آن سوار شد. هرچیز که تند حرکت کند آن را بُراق می نامند. دُلُّل: نام اسبی که حاکم اسکندریه به پیامبر هدیه داد.

^۱ - اوصاف: وصف ها. وصف های خوب یا بد که جامعه با تلقین در تو نهادینه کرده و بر تو برجسب زده است.

^۲ - مُعید: دستیار استاد که برای دیگر شاگردان درس را تکرار می کرد.

پس خود را از زنگار های این دنیا صاف کن، خود را صیقل بزن. آینه شو که فقط نشان می دهد، بی آن که خود را نشان بدهد. بی نیاز است از خودنمایی.

اینجا است که مولوی می گوید:

ور مثالی خواهی از علم نهران

قصه گو از رومیان و چینیان

۳۴۶۶/۱

در داستان رومیان و چینیان، همانطور که حتماً حدس زده اید، چینیان نماد حس گرایان و دنیا پرستانند. آن ها مدام در حال نقاشی دنیای محسوس پیرامون خوداند. از همین دنیای محسوس است که تعلیم می گیرند، بی آن که به ذات خود رجوع کنند. بدون این محسوسات، آن ها هیچ اند. آن ها مدام در پی رنگ هستند و رنگ است که میان آن ها جدایی انداخته است. اما رومیان نماینده ی صوفیان و عرفا هستند، که مانند آینه آنقدر دل خود را صیقلی داده اند، که همه ی زیبایی ها و هنرها در آن ها منعکس می شود.

رومیان، آن صوفیان اند ای پدر

بی ز تکرار و کتاب و بی هنر

لیک صیقل کرده اند آن سینه ها

پاک از آرزو و حرص و بخل و کینه ها

آن صفای آینه، لاشک دل است

کو نقوش بی عدد را قابل است^۱

۳۴۸۳/۱

عارفان «درک» جهان را از راه دل به انجام می رسانند. این ها نیازی به رنگ ندارند، زیرا رنگ را نشان از چندگانگی می دانند که اسباب جنگ و عوارض دیگر پدید می آورد. رنگ مطلوب آنان بی رنگی است، که یکتایی است، که وحدت است. رنگ همبستگی، رنگ صلح و دوستی، رنگ آشتی. زیرا بی رنگی از دید عرفا اصل همه ی رنگ ها است:

از دو صد رنگی به بیرنگی رهی است

رنگ چون ابر است و بیرنگی مهی است^۲ ۳۴۷۶/۱

^۱ - لاشک: بدون شک. بی تردید. بی عدد: بی شمار. معنی بیت: [دل صوفی، صفای آینه رومیان را دارد که نقش های بیشماری را از خود منعکس می کند].

^۲ - دوصدرنگ: به معنی دویست رنگ نیست بلکه می خواهد کثرت را بیان کند. حتی اگر در کثرت (دو صد رنگ) باشی می توانی به بی رنگی برسی. بی رنگی مانند ماه است و رنگ مثل ابر که جلوی ماه را گرفته است.